

طراحی ایرانی

چکیده

تمدن‌ها بر پایه فرهنگ‌ها استوارند. تاریخ، فرهنگ عامه و اندیشه خواص یک جامعه است که فرهنگ آن را شکل می‌دهد. طراحی ایرانی بخشی از فرهنگ ایرانی است. آن را می‌فهمیم، اما قادر به تصویر کردن آن نیستیم و این به دلیل گسیختگی فرهنگی است که در این روزگار با آن مواجه هستیم. وقتی تاریخ، فرهنگ عامه و اندیشه خواص یک جامعه چنان از هم فاصله می‌گیرند که در یک ظرف قابل جمع شدن نیستند، این گسیختگی آغاز می‌شود. مردمی که دیگر ارتباط ساختاری با تاریخشان ندارند و خواصی که مقتضیات روز جامعه پیرامون را نه درک می‌کنند و نه در برابر آن پیشنهاد پسندیده‌ای برای جامعه دارند، وحدت فرهنگی را زیر سؤال می‌برند. این مقاله تلاشی است برای جمع کردن این عناصر متباین در یک ظرف. آیا می‌توانیم همه عناصر ناهمگونی را که امروز، فرهنگ ایرانی نام گرفته‌اند، به منظور ایجاد مفهوم مشخصی به نام طراحی ایرانی در کنار هم جمع کنیم؟ یافتن و در یک ظرف ریختن همه شباهت‌هایی که ایرانیان با یکدیگر دارند که وجه تمایز آن‌ها با همه تمدن‌های دیگر است، کار دشواری است که باید از جایی آغاز شود. ویژگی‌های هیچ فرهنگی، خوب یا بد و درست یا غلط نیستند. آن‌ها تنها ویژگی‌های فرهنگی گروهی از مردم به‌شمار می‌روند. احترام به این ویژگی‌ها بخشی از تلاشی است که برای تدوین این چهارچوب انجام می‌پذیرد. اگر بخش اندیشمند جامعه ایرانی بتواند ویژگی‌های طراحی ایرانی را به روشنی تدوین کند و آن را به شکل قابل پذیرش و اجرایی در اختیار جامعه طراحان ایرانی قرار دهد، اتفاقات بزرگی در راه خواهند بود. نخست اینکه این شخصیت واحد به ایجاد جامعه‌ای واحد از طراحان با ادراک مشترک منجر می‌شود که هم‌افزایی این نیروها اینرسی زیادی برای رشد این جامعه پدید می‌آورد. دوم اینکه جامعه‌ای از طراحان با هویت و شخصیت فرهنگی مشترک به‌خودی‌خود یک زبان قدرتمند است برای گفت‌وگوی مؤثر با جامعه جهانی. و در انتها، این زبان قدرتمند یک ابزار فروش بی‌همتاست برای ایجاد توأمان گردش اقتصادی و فرهنگی. مردم در همه جهان، اندیشه قدرتمند را می‌خرند و این فرصتی است که فراروی ماست.

کلیدواژه‌ها

طراحی ایرانی، محصول ایرانی، فرهنگ، هویت

mhrhashemi@gmail.com

جستار

از دوست ایتالیایی ام که دعوت ناهار را پذیرفته بود، محض رعایت ادب پرسیدم که چه غذایی را ترجیح می‌دهد.

- قورمه‌سبزی

- واقعاً؟ تو قورمه‌سبزی دوست داری؟

- واقعاً نه. اما نگرانم اسپاگتی درست کنی.

- مشکلتش چیه؟

- مسئله تو نیستی. وقتی یک غیرایتالیایی اسپاگتی درست می‌کنه، فقط مقداری متربال رو دور

نریخته. شما به خاطر اصیلی که ما از اسپاگتی داریم صدمه می‌زنید.

عملکردگرایی آلمانی جدی و سرد است؟ عجیب نیست چون ریشه در فرهنگ مشخص و قاطع این مردم دارد؛ ریشه در صنعتی آرمان‌گرا و بدون تعارف. طراحی آلمانی جور دیگری نمی‌توانست باشد. اگر می‌خواهیم طراحی ژاپنی را بشناسیم، باید از مکتب ذن شروع کنیم و اگر به دنبال افسانه طراحی اسکاندیناویایی هستیم، قصه‌گو فقط طبیعت است. طراحی ایتالیایی، طراحی آمریکایی و طراحی انگلیسی هم نشانه‌ها و ویژگی‌های خودشان را دارند. این ویژگی‌ها چنان در هنر، فرهنگ، تمدن، صنعت و جامعه‌شناسی این مردم پیچیده‌اند که بدون شناخت آن‌ها نمی‌توان وجه تمایزات ادراک طراحی آن‌ها را بازشناخت. طراحی ایتالیایی نمی‌توانست از دل فرهنگ آمریکایی بیرون بزند؛ چون مهاجران ایتالیایی/آمریکایی هم برای خوردن یک پرس اسپاگتی واقعی باید به توسکانی بازگردند.

شاهنامه بدون عاشقانه‌هایش شاهنامه نمی‌شد. بدون زال و رودابه، رستم و تهمینه، بیژن و منیژه و بسیار عشاق دیگر، ماجراهای شاهنامه اتفاقات خسته‌کننده‌ای بودند از شکست‌ها و پیروزی‌های مکرر.

کلیدر بدون عاشقانه‌هایش چیز دل‌نشینی نیست. یک رمان ده‌جلدی برگردۀ عشق شورانگیز مارال و گل محمد استوار می‌شود. کل اسطوره خارق‌العاده گل محمد بدون عشق مارال، یک ماجراجویی بی‌معنا بیش نیست.

رابطه در ادراک ایرانی، هم‌کناری با دلبری بی‌همتاست که مسیر کمال را آشکار می‌سازد. معشوقگان در این فرهنگ نه ابزارهای لذت‌جویی هوس‌آلود که بارانی هستند برای طی مسیری که به تنهایی قابل عبور نیست. در این ادراک، عشق یک اتفاق درونی است و عاشقی یک موقعیت ازلی و ابدی. آن‌که عاشق نیست که هیچ نیست و از زمانی که عشق فرامی‌رسد، تازه انسان لایق‌گفتمان می‌شود و ارزش توجه می‌یابد. ویژگی بنیادین طرح عاشقانه، طلب است. کلیات و جزئیات طرح عاشقانه به خواستن و طلب کردن معشوق می‌پردازد.

نگاه عاشق به معشوق، نگاهی محترمانه و ظریف است. خطوط، تناسبات و رنگ‌ها چنان به هماوایی با جهان پیرامون می‌پردازند که معشوق از آن تعبیر دردی و لجام‌گسیختگی نکند. هرگوشه‌ای فکر شده و بجاست تا حضور معشوق محترم و نجیب انگاشته شود.

طرح عاشقانه به واسطه حضور معشوق، بی‌نهایت، عمیق و هزارتوست. هرگز نخواهید توانست تمامی اجزا و ارزش‌های طرح عاشقانه را در نگاه اول و برخورد نخست بیابید. در عین حال، چنین طرحی عاری از پیچیدگی‌های فخر فروشانه و بی‌معناست. عاشق بی‌نیاز از ارتباط با معشوق نیست. او ساده می‌ماند تا ارتباط برقرار کند و به عمق می‌رود تا حضور بی‌نهایت معشوق را اعلام کند.

سال‌ها آموزش طراحی صنعتی در ایران بر تلاش برای تحمیل ویژگی‌های ادراکی طراحی آلمانی به جامعه طراحان صنعتی ایرانی استوار بوده. برای سال‌ها آموخته‌ایم که ساده‌گرایی عملکردگرایانه بی‌تکلف و صریحی را ستایش کنیم و دوست داشته باشیم؛ در حالی که هیچ ارتباطی با فضای زندگی‌ای که در آن احساس آرامش و آسایش می‌کنیم ندارد. آنچه دانشگاه به ما آموخت، ارتباطی با خاطر اصیلی که از مفهوم زندگی داریم ندارد. سال‌هاست که همه ما، خواسته و ناخواسته گم‌کرده‌ای به نام طراحی ایرانی داریم. چیزی از جنس عطر و مزه اصیل و ریشه‌دار قورمه‌سبزی.

ما با همه مردم جهان شباهت‌های اساسی داریم. بیشترین تفاوت‌ها در آنتروپومتری مردم جهان باعث نمی‌شود که ژاپنی‌ها نتوانند به آمریکایی‌ها اتومبیل بفروشند. مردم در پنج قاره جهان از انواع گوشت‌های قرمز و سفید برای پخت‌وپز استفاده می‌کنند. ما لباس‌های مشابه می‌پوشیم و بسیاری از ما چنان به گوشه‌های هوشمندمان وابسته شده‌ایم که بدون آن‌ها به تخت‌خواب نمی‌رویم. چیزی که فرهنگ طراحی ملل گوناگون را شکل می‌دهد این شباهت‌ها نیست؛ بلکه تفاوت‌های ماست. برای درک ماهیت ویژه‌ای به نام طراحی ایرانی، باید به فهرست ویژگی‌هایی بازگشت که ایرانیان را از دیگر ملل متفاوت و ممتاز می‌کند. ویژگی‌هایی که نقاط قدرتمند فرهنگ و تمدن ایرانی را به وجود می‌آورند.

ما عاشق پیشه‌ایم

حافظ نماد عاشق‌پیشگی شاعر ایرانی است. شعر، بارزترین عرصه خودابرازی ایرانیان است. اگر شاعرترین ملل هستیم، به این دلیل است که عاشق‌ترین ملل بوده‌ایم. همه ارتباطات زمینی و آسمانی ایرانیان تعبیر عاشقانه دارند. عشق آسمانی و زمینی ریشه یکی می‌یابند تا هر دو زیبا و دلپذیر و بی‌نهایت باشند.

عارف مسلکیم

عرفان مسیر شناخت است. مسیر عارفانه عاشق و معشوق را به هم آمیخته می‌داند و دریافتن معشوق را از طریق شناخت خود می‌جوید. طرح عارفانه، یک طرح درون‌گراست. عارف با سفر آگاهانه به درون، به جراحی بی‌رحمانه روحش دست می‌زند تا آخرین پرده‌هایی که معشوق ازلی را پنهان کرده‌اند، کنار بزند. او با نیازها، خواهش‌ها، عادت‌ها، کاستی‌ها، توانایی‌ها و دردهایش روبه‌رو می‌شود و آن‌ها را موشکافی می‌کند به قصد شناختن.

طرح عارفانه نه از جنس وصل که از جنس جست‌وجوست. عارف اگرچه در پی وصل است، می‌داند که این مهم هرگز محقق نخواهد شد که اگر محقق شود، مسیر به پایان رسیده و معنای زندگی از دست رفته است. فضای آن که همیشه در جست‌وجوست، فضای ندانستن است. مخاطب طرح عارفانه در این جست‌وجو و در این ندانستن همراه و هم‌داستان است.

طرح عارفانه یک طرح تنه‌است. چنین طرحی با مخاطب خود خلوت می‌کند و حضور غیر را بر نمی‌تابد. چنین طرحی واسطه ارتباط درون و بیرون است. این ارتباط به واسطه سمبل‌هایی محقق می‌شود که هریک نماینده بخشی از رازهای درون هستند. یک طرح عارفانه، وجودی سمبولیک است که از درونی‌ترین تعاریف انسانی حکایت می‌کند.

متواضع هستیم

تواضع ایرانی ریشه در همین عارف بودن دارد. در بالاترین مرتبه عرفان به فنا می‌رسیم. جایی که عاشق هیچ می‌شود تا فضا برای معشوق بی‌کران به تمامی گسترده شود. این تواضع را به خصوص در مسلک پهلوانان به عیان می‌توان جست‌وجو کرد. قرن‌ها نامه‌هایمان را امضا کرده‌ایم «بنده کمترین» و «ارادتمند». هر روز به هنگام سلام و تعارف «مخلص» و «چاکر» و «نوکر» همتایان می‌شویم و روح تواضع را زنده نگاه می‌داریم.

در تواضع به تحقیر خویشستن مشغول نیستیم که هدف بزرگداشت دیگری است. وقتی دیگران بزرگ داشته شوند، فضای کلی جامعه رشد می‌یابد. این سخاوتی است که منش ایرانی روا می‌دارد در قربانی کردن هر روزه خویشستن برای ترسیم جامعه آرمانی.

این تواضع تنها در کلام نیست. شرق شناسان در مطالعه آثار هنرمندان ایرانی همیشه دچار دردسر بوده‌اند. حجم انبوهی از آثار فاقد امضا، تشخیص دقیق ارتباط میان آثار، هنرمندان و شاگردان را دشوار می‌سازد. هنرمند هرچه به مقام استادی نزدیک‌تر می‌شود، این تواضع فزونی می‌یابد تا جایی که بنده کمترین به هیچ می‌رسد و فنا می‌یابد.

طرح متواضع طرحی است که خودابرازی بیجا ندارد؛ زیاده از حد خودنمایی نمی‌کند؛ چهره عجیب و غریب ندارد؛ آشناست؛ به راحتی در میان اشیای پیرامون جا باز می‌کند و بخشی از دلپذیری جهانی است که می‌شناسیم.

بزرگ‌نمایی و اغراق می‌کنیم

ما ملت آرمان‌گرایی هستیم. شاید این موضوع ریشه در همان عاشق‌پیشگی بنیادین دارد. معشوق بی‌نهایت، نیازمند عاشقی درخور است. نزد معشوق بی‌انتهای هر فزونی اندک است؛ پس روح عاشق در پی بیشتر و غنی‌تر در جست‌وجوست. او معشوق و مخاطب را بزرگ‌تر و بزرگ‌تر و زیبایی‌هایش را بیشتر و بیشتر و طرافت‌هایش را بدیع‌تر و لطیف‌تر می‌داند. ما کمال طلبیم. آنچه به دست آورده‌ایم و آنچه حاصل آمده، کافی

نمی‌دانیم. آنچه هستیم، بسیار کمتر از آنچه باید می‌پنداریم. در بزرگ‌نمایی، آرزویی نهفته است به سوی کمال. طرح کمال‌گرا طرحی است فکر شده و به تجربه درآمده. کوچک‌ترین جزئیات در چنین طرحی دیده شده و مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته.

تزیین می‌کنیم

دکتر «پوپ» در «شاهکارهای هنر ایران» هنر ایرانی را اساساً هنری تزیینی می‌داند. او معتقد است که روح هنر ایرانی بر تزیینات فوق‌العاده افراطی روی شکل‌ها و حجم‌های ساده استوار است. از فرش تا گلیم؛ از پارچه بافی تا سوزن‌دوزی؛ از گچ‌بری و کاشی‌کاری تا مقرنس و معرق و منبت؛ از خاتم‌کاری تا قلم‌زنی، از مینیاتور تا تذهیب و درکل، در سراسر هنرهای ایرانی از معماری تا صنایع دستی، همه غرق در تزیین در افراطی‌ترین شکل آن است. ما چنان تزیین می‌کنیم که بیش از آن نتوان کرد.

استفاده از این همه آرایش و زینت‌آلات گران‌قیمت در میان زنان به تمامی یک بلیه فرهنگی و اجتماعی در خودابرازی نیست. بخشی هم ریشه در همین پیشینه تزیینی هنر ایرانی دارد. هر راننده تاکسی و کامیون و تریلی، فضای داخلی و گاه خارجی وسیله نقلیه‌اش را می‌آراید تا زیباتر از دیگران باشد. گاه حجم این تزیینات، رانندگی را دشوار می‌سازد و گاه محدوده دید و دسترسی راننده را دچار اختلال می‌کند. در مناسبت‌های آیینی هم شهر را تزیین می‌کنیم. هزاران گوشوار رنگی و براق از شاخه‌های درختان و تیرهای چراغ‌برق می‌آویزیم تا شادمانی شهر را تصویر کرده باشیم. یک قاب مجلد قرآن یا دیوان حافظ بر طاقچه هم بی‌تزیین نمی‌ماند. حتماً دستی چندکوکوی بر آن می‌زند تا هیچ نقطه‌ای بی‌توجه باقی نمانده باشد.

تفکر انتزاعی داریم

هنر ایرانی کمتر در بازنمایی طبیعت موفق بوده است. بدین ترتیب، فرم‌های ارگانیک، تا ساده و هندسی و ریاضی نشوند، دست‌مایه خلق آثار هنری نخواهند بود. هنرمند ایرانی انگار طبیعت را آن‌طور که هست دوست دارد، اما بدون دخل و تصرف ذهنی در آن منتقل نمی‌کند. او معتقد است که طبیعت بدون عبور از ذهن او متعلق به او نخواهد شد.

در یک مینیاتور ساده، پرسپکتیو را به هم می‌ریزد تا چیدمان مشخصی از موضوعات مهم و کم‌اهمیت ایجاد کند. در آناتومی انسان‌ها، حیوانات و گیاهان دست می‌برد تا از آن‌ها موجوداتی سمبولیک بسازد و رنگ‌ها را جانشین یکدیگر می‌سازد تا تصویری قراردادی خلق کند از آنچه او و مخاطبانش می‌شناسند. او فقر و اشرافیت، کهنگی و تازگی، مؤنث و مذکر و بسیاری تفاوت‌های دیگر را به کمک عنصر رنگ معین و مفهوم می‌کند. گاهی انتزاع طراحی ایرانی به هندسه خلاصه شده بی‌نظیری می‌رسد که در نقوش کاشی‌کاری به اوج نزدیک می‌شود. این هندسه نه تنها گلدانی گل یا باغی بزرگ، که حتی طبیعتی کامل را به ظرایف نقوش پایه هندسی می‌برد و در چیدمان‌های بی‌نظیری از پیچیده‌ترین سطوح نظم هندسی ترسیم می‌کند.

آرامش طلب هستیم

در هنر ایرانی کمتر اثری از جنگ و تشنج و قتل و خون‌ریزی دیده می‌شود. این در حالی است که ایران همیشه عرصه تاخت‌وتاز دشمنان به مرزهای خود بوده است. مغول‌ها، افغان‌ها، عرب‌ها، روس‌ها، انگلیسی‌ها، پرتغالی‌ها و دیگران هیچ زمانی در تاریخ، مرزهای ما را آسوده نگذاشته‌اند

اثر هنری خلاصه نمی‌شود. هر یک از عناصر شاخص طبیعت تصویری هستند از یک غنای دست‌نیافتنی. کوه مسیر معرفت است؛ آب موضوع تقوا و پاکیزگی است؛ بز مظهر سرزندگی و هوش است و اسب نشانه همراهی و همدلی؛ آهو سرچشمه معصومیت می‌شود تا شیر بر تخت قدرت بنشیند؛ هدهد گوی خرد را می‌برد تا سرو سمبل آزادی شود. هنرمند ایرانی در هر گوشه طبیعت، حجمی از ارزش‌های سترگ را نشان می‌کند و اثر هنری را بهانه‌ای برای نمایش و عرضه این ارزش‌ها قرار می‌دهد. هنرمند ایرانی همیشه به احترام مادر طبیعت ایستاده است.

به جزئیات اهمیت می‌دهیم

بستر گسترده فلسفه در هنر ایرانی، مانع جزئی‌نگری افراطی هنرمند ایرانی نشده است. توصیفات ادبی در نظم و نثر، تراکم‌گره‌ها در فرش و ظرافت نقوش در میناکاری و ذات هنرهایی مانند تذهیب و خاتم‌کاری، نشان از تمرکز بی‌نظیر در اجرای جزئیات آثار دارد. قاعده‌ای نانوشته در هنر ایرانی وجود دارد که هرچه اجرای جزئیات ظریف‌تر و ریزبینانه‌تر باشد، اثر را فاخرتر و ارزشمندتر می‌سازد.

اگر بافنده ایرانی در فرش از پشم به ابریشم روی آورده، بیشتر به دلیل امکان ایجاد نقوش ظریف‌تر است. مس و نقره هستند که در قلم‌زنی بستر ایجاد کوچک‌ترین جزئیات را فراهم می‌آورند. جالب اینجاست که ابعاد آثار، ارتباطی با ظرافت نقوش ندارند. عظیم‌ترین بناهای معماری با پیچیده‌ترین جزئیات کاشی‌کاری یا آجرکاری تزیین می‌شوند.

با طعم قورمه‌سبزی

طراحی ایرانی، جایی در دل تمدن ایرانی جا خوش کرده است؛ سر سفره‌هایمان، در میان کلمات روزمره و آداب شب یلدا. با شناخت ویژگی‌های تمدن ایرانی می‌توانیم ابعاد طراحی ایرانی را ترسیم کنیم. طراحی ایرانی با صنعت ایرانی بیگانه نیست. یکی از دلایلی که طراحی صنعتی اروپایی نمی‌تواند مرجع تأسیس طراحی صنعتی ایرانی باشد، درست به همین دلیل است. بافت صنعت ایرانی بر صنایع کوچک و متوسط استوار شده است. طراحان در این صنعت بیشتر از آنکه برای کارمندی در بخش طراحی یک واحد صنعتی تربیت شوند، نیازمند آموزش‌هایی هستند تا بدل به کارآفرینانی شوند که خود طراحی و تولید می‌کنند و مهم‌تر، حتی می‌فروشند. کارآفرینانی که از گردش اقتصادی، امور حقوقی، بیمه و قراردادهای و امور اداری و مستندسازی به همان اندازه اطلاع دارند که ارزش‌های طراحی و اصول زیبایی‌شناسی.

طراحی ایرانی برای مؤثر بودن نیازمند بازتعریف است. آموزش طراحانی که محصولاتشان شخصیت ایرانی ندارد، می‌تواند با آموزش‌هایی جایگزین شود که ریشه‌هایی قدرتمند در فرهنگ و تمدن ایرانی دارند. طراحانی که به راحتی در بازار کار و صنعت ایرانی جای خودشان را باز می‌کنند و قادرند با تأمین‌کنندگان و فروشندگان و صنعتگران ارتباط برقرار کنند. این مسیر به معرفی ذائقه ایرانی به بازار مصرف جهانی منجر خواهد شد. اگر جهان، معماری و صنایع دستی ایرانی را دلپذیر می‌داند، می‌توان از این فرصت برای معرفی گسترده طراحی ایرانی هم سود برد. طراحی ایرانی در کنار ابعاد فرهنگی و اجتماعی‌ای که دارد، می‌تواند ابزار اقتصادی قدرتمندی هم در مبادلات بین‌المللی باشد.

و با کشتار ایرانیان چشم به خاک این کشور داشته‌اند. این در حالی است که خشن‌ترین پرده‌های مینیاتور ایرانی به صحنه‌های شکار مربوط می‌شوند. نقاش ایرانی هرگز بیشتر از قطره‌ای خون در این صحنه ثبت نکرده است. لطافت روح مخاطبان اجازه تصویر اتفاقات خشن‌تر را نداده است.

آخرین بار که ایرانیان به کشوری حمله کردند، به زمان نادرشاه افشار و حمله به هندوستان بازمی‌گردد. او افغان‌ها را که پایتخت ایران را تصرف کرده بودند، تارومار کرد و باقی‌مانده آنان را که به دربار محمدشاه گورکانی پادشاه هندوستان -گریخته بودند، آزاخواست. محمدشاه در بازگرداندن جنایت‌کاران کوتاهی کرد و در جنگ کرنال از نادر شکست خورد.

روح شاعر عاشق پیشه سرخوش، نمی‌تواند خشونت طلب باشد. ذهن ایرانی به تبع شاعر شیرازی در پی کنارآب و میان یار و سوی کهنه و خیال خوش به جست‌وجو بوده است. آنچه از خشونت در اطراف ماست یا حاصل فقر فرهنگی و فشارهای اجتماعی است یا نتیجه زندگی مدرن و دگرگونی جهان بینی‌ها، تربیت ایرانی خشونت را بر نمی‌تابد. هنر ایرانی با قتل و کشتار رابطه‌ای ندارد و این، همه چهارچوب تمدنی ما را ساخته است.

با تخیل رابطه قدرتمندی داریم

افسانه‌های کودکی ما با داستان‌های جن و دیو و پریان آمیخته است. اساطیر ایرانی هر یک ذاتی فرانسائی و خیال‌گونه داشته‌اند. از رستم که دیو سپید را در البرزکوه در بند کرد تا سیاوش که ابراهیم‌وار به آتش زد. از زال که به دست سیمرغ تربیت شد تا اسفندیار که چشمه آب حیات را یافت و روبین تن شد. هنر ایرانی شخصیت‌ها و موضوعات عادی را تحمل نمی‌کند. هرچیز برای ارزشمند شدن باید شگفت‌انگیز و دست‌نیافتنی شود و جز از طریق خیال، این مهم میسر نخواهد شد.

جهان دیوها، جهان ناپاکی و جهل و تاریکی است. هرآنچه را که از آرمیان نمی‌پسندیم، به سیرت دیوان نسبت داده‌ایم تا دنیایی که از آن ماست، پاکیزه و لطیف و دلپذیر بماند. این زیباترین تلاش بشری است برای بقای موضوع انسان. اساطیر ما از کوه‌هایی بالا می‌روند که هرگز وجود نداشته‌اند. از نیروهایی بهره می‌گیرند که هرگز تجربه نکرده‌ایم. با موجوداتی نشست و برخاست می‌کنند که هرگز ندیده‌ایم و با مخاطراتی دست‌وپنجه نرم می‌کنند که آرزو می‌کنیم هرگز به آن دچار نشویم. این جهان موهوم و اغلب سوررئال، یک تلاش بزرگ انسانی است در احترام به خلاقیت به‌عنوان بارزترین صفت انسان بودن.

ادبیات، نقاشی، معماری، موسیقی و فرش ایرانی چنان در خیال پیچیده‌اند که گویی هنرمند ایرانی هرگز قدم بر خاک نگذاشته است.

به طبیعت احترام می‌گذاریم

مروری به تاریخ نقاشی ایرانی می‌گوید انگار بدون گل و مرغ تابلویی به پایان نمی‌رسد. حضور طبیعت را از فرش ایرانی بگیرید؛ گرهی برگه بافته نخواهد شد. کوه و دشت و طبیعت و حیوانات را از افسانه‌ها حذف کنید؛ قصه‌گو سکوت خواهد کرد. رخس را از رستم دور کنید؛ فردوسی به نوشتن نخواهد نشست. طبیعت در تاروپود هنر ایرانی پیچیده است.

هنرمند ایرانی گل را پژمرده و اسب را خسته و آب را آلوده و زمین را ترک خورده نمی‌فهمد. او طبیعت را مادر زیبایی‌ها و تمام آسیب‌هایش را ناشی از دیوسیرتی می‌داند. احترام به طبیعت تنها در موضوع شدن برای